



صورت‌بندی‌ها و مؤلفه‌های اجتماعی-فرهنگی ایران باستان

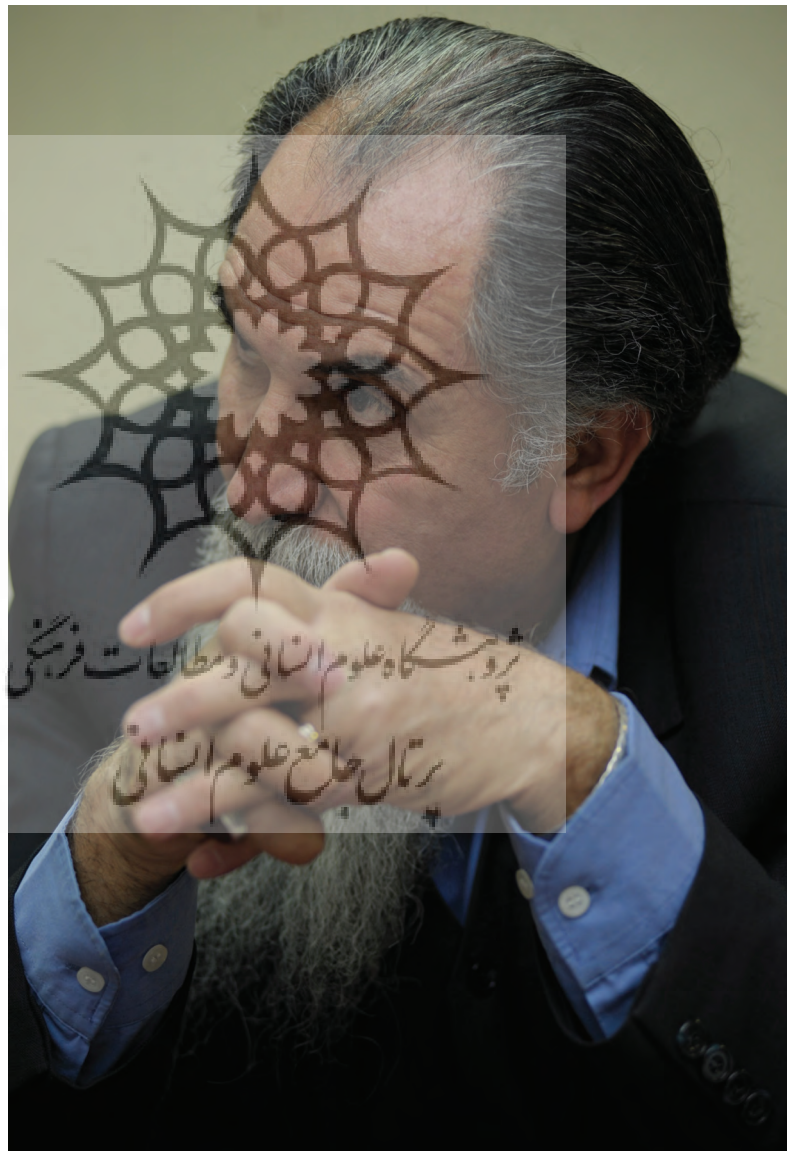
گفت‌وگو با دکتر سعید عریان



می‌خواهیم به مؤلفه‌های اجتماعی-فرهنگی که در تحولات تاریخی و اجتماعی تاریخ ایران باستان پیوسته مؤثر بوده‌اند، بپردازیم. به عنوان اولین سؤال بفرمایید محور تحولات در جامعه ایران باستان چه بوده است؟ آیا می‌توان دین را مهم‌ترین مؤلفه دانست؟

در سؤال شما دو مطلب مهم وجود دارد که ابتدا باید آن‌ها را روشن کرد. مطلب نخست دوران تاریخی است. این اصطلاح به مفهوم عام عبارت است از تمام دوران گذشته یک قوم یا یک ملت. مردم معمولاً اصطلاح دوران تاریخی را با توجه به این مفهوم به کار می‌گیرند؛ از این روست که به طور مثال به «هشت هزار سال تاریخ شعر در ایران» و یا شش هزار سال تاریخ ایران یا زندگی زرتشت اشاره می‌کنند. این در حالی است که از مفهوم خاص این اصطلاح موضوع دیگری بر می‌آید. به عبارت دیگر دوران تاریخی هر قوم و ملت با پیدایش کهن‌ترین سند مکتوب به زبان آن قوم و البته در زمان حیات همان قوم آغاز می‌شود. فراموش نکنیم که در این امر دو ویژگی بسیار مهم، توأمان ضرورت وجودی دوران تاریخی است. نخست زبان سند و دیگری زمان سند. پس تاریخ یعنی سند مکتوب و هر آنچه پیش از این دوره است؛ اسطوره و حماسه خواهد بود. از این روست که به‌رغم این که زبان اوستا بیش از هزار سال کهن‌تر از فارسی باستان است ولی نمی‌تواند مبدأ زبان و تاریخ ایران باشد زیرا خط اوستا در دوره‌ی ساسانی ابداع شده و اسناد و منابع موجود اوستا نیز در همان دوره‌ی ساسانی به خط اوستا به کتابت درآمده است، یعنی زبان سند و زمان سند هیچ یک متعلق و مقارن با زمان حیات ایرانیان در زمان ظهور دین زرتشتی نیست و باید گفت که اسناد و منابع بازمانده از دوره هخامنشی به دلیل اصالت در زبان و زمان، کهن‌ترین

بررسی مؤلفه‌های اجتماعی دوره‌های مختلف تاریخی نه تنها برای تعیین نسبت این مؤلفه‌ها و بررسی و شناخت وضعیت آن دوره‌ها بسیار مفید است، بلکه ما را در شناخت وضعیت کنونی و زمانه خود نیز بسیار کمک می‌کند. دکتر سعید عریان دارای دکترای فرهنگ و زبان‌های باستانی از دانشگاه تهران و مدرس دانشگاه‌های علامه طباطبایی و الزهراء، عضو هیئت علمی سازمان اسناد و کتابخانه ملی و متخصص در زبان و فیلولوژی می‌باشد. ایشان صاحب ۷ کتاب تالیفی و ترجمه می‌باشد، کتاب «مادیان هزار دادستان» به زودی از سوی ایشان منتشر خواهد شد. وضعیت اجتماعی ایران باستان را با ایشان به گفتگو نشستیم.



که مفهوم ساز و معیار ساز نباشد، تحول چشمگیری به وجود نمی‌آورد. اوج محوریت دین را در دوره‌ی حدود چهارصد ساله ساسانی می‌توان آشکارا مشاهده کرد. در این دوره است که دین مبنای تعاملات اجتماعی، احکام حقوقی اعم از مدنی و جزایی، ستیز با متخاصمان، تمام شایسته‌ها و نشایسته‌ها و حتی نگرش‌های علمی و غیره می‌گردد.

زبان و تحولات آن چگونه در تغییر جوامع مؤثر بوده است؟ نقش فرهنگ و به صورت خاص هنر در تحولات چگونه بوده است؟ البته اگر ممکن است اشاره‌ای نیز به نسبت فرهنگ و دین به صورت کلی و یا در آن زمان بفرمایید.

سؤال شما در واقع از سه بخش تشکیل شده و به ناچار باید به هر یک از آن‌ها به صورت مجزا پرداخت. نخست بپردازیم به مسئله‌ی زبان و تأثیر آن در تغییر جوامع. این سؤالی است که به یک باره نمی‌توان به آن پاسخ داد، از این روی شایسته است که به مقدمه‌ای کوتاه اشاره کنیم. زبان صرف‌نظر از تظاهرات آن در گفتار یا نوشتار، نظام و دستگاهی است که از سه ساخت مجزا و متفاوت‌الماهیت ولی به شدت در التزام با یکدیگر شکل گرفته است. این ساخت‌های سه‌گانه عبارت‌اند از ساخت آوایی یا فونولوژی، ساخت صرفی یا مورفولوژی و ساخت نحوی. در کنار این ساخت‌ها یک ساخت دیگر نیز وجود دارد که از یک سو در جایگاه آن در کنار یکی از ساخت‌های صرفی و نحوی اختلاف نظر دیده می‌شود و از سوی دیگر در مستقل دانستن آن به عنوان ساخت چهارم؛ و آن ساخت یا نظام معنایی است. علت این عدم تجانس، تفاوت ماهیت تأثیرپذیری این ساخت با سه ساخت پیشین است. بدین ترتیب که تمام تأثرات، تغییرات و در مجموع تحولات این سه ساخت بازتاب عوامل درون‌زبانی است و یکسره در جهت تحقق یک امر که همانا «کم‌کوشی در زبان» یا «بازتاب رعایت اصل اقتصاد زبانی» است. به طور مثال تمام تحولات واجی اعم از فرایندهای واجی، قواعد واج‌آرایی و غیره، اعم از هرگونه تحول در صرف و نحو از همین وضعیت پیروی می‌کنند؛ اما ساخت معنایی زبان یکسره به گونه‌ای دیگر است. زیرا تمام تأثیرپذیری‌ها و گسترش و محدودیت معنایی، چندمعنایی و حتی شکل‌گیری یک واژه در زبان به صورت طبیعی و منطقی از سوی اهل زبان در جامعه زبانی و نه بر مبنای تجویز که قطعا با عدم پذیرش اهل زبان روبه‌رو خواهد شد و نیز در مجموع هرگونه تغییر و دگرگونی به معنایی بازتاب عوامل بیرون‌زبانی است. به عبارت دیگر عوامل متعددی از جمله اقلیم، آب و هوا، معیشت، تعاملات اجتماعی، تکنولوژی، دین، هنر، سیاست، اقتصاد، دایره‌ی محرمات، ساختار خانوادگی و غیره هستند که ایجاد و وضع واژه، و هرگونه دگرگونی در معنی آن را به اهل زبان تحمیل می‌کنند. مسئله‌ی اصلی در پاسخ به سؤال شما در همین جاست. یعنی زبان به اعتبار ساخت‌های سه‌گانه‌ی خود نه تأثیری روی تحولات جامعه دارد و نه از تحولات جامعه تأثیر می‌پذیرد و پیوسته بدون توجه به دگرگونی‌های جامعه به راه خود ادامه می‌دهد و این همان معضلی بود که مارکسیست‌ها در مراحل نخستین طبقه‌بندی خود از پدیده‌های فرهنگی به عنوان «پدیده‌های روبنایی» متأثر از نظریات ان. ژ. مار (۱۸۶۴ - ۱۹۳۴) به آن برخوردند. مار بر آن بود که زبان‌ها و واقعیاتی ملی نیستند، بلکه پدیده‌هایی طبقاتی‌اند

اسناد مکتوب ایرانی بوده و مبدأ زبان و تاریخ ایران به شمار می‌رود.

مطلب دیگر تقسیم‌بندی دوران تاریخی ایران است. در این تقسیم‌بندی باید توجه داشت که تاریخ زبان و تاریخ سیاسی - اجتماعی با یکدیگر خلط نگردد. به عبارت دیگر اشتراک مبدأ در این دو تقسیم‌بندی نباید ما را به اشتباه بکشاند. تاریخ سیاسی اجتماعی ایران، صرف‌نظر از سلسله‌های متفاوت به دو دوره‌ی پیش از اسلام و پس از اسلام تقسیم می‌گردد، یعنی ظهور و انتشار اسلام در پهنه ایران بزرگ مهم‌ترین نقطه عطف تاریخ ماست.

تاریخ زبان بر مبنای ساختمان زبان یعنی تحول در دستگاه آوایی، صرفی و نحوی، به سه دوره، قابل طبقه‌بندی است. دوره نخست دوره باستانی که بنابر اسناد مکتوب از آغاز فروپاشی سلسله هخامنشی را در برمی‌گیرد؛ دوره میانه که دوره‌ای طولانی برابر با ظهور پارتیان تا قرن سوم هجری (مطابق با حدود سال ۳۳۱ پیش از میلاد تا سال ۲۵۴ هجری) را به خود اختصاص می‌دهد و دوره‌ی نو که از قرن سوم آغاز شده و تاکنون نیز ادامه یافته است. بدین ترتیب می‌بینید که به کار بردن قید باستانی در تاریخ سیاسی - اجتماعی ایران با کار بردن همان قید در تاریخ زبان‌های ایرانی از نظر زمانی مطابقت نمی‌کند. به عبارت دیگر منظور از ایران باستان به طور دقیق و پیوسته ایران پیش از اسلام است.

اما مطلب اساسی سؤال شما که به نظر بنده مهم‌ترین مسئله دخیل در تحولات فرهنگی، اجتماعی و سیاسی جوامع انسانی بوده، این است که آیا می‌توان در میان عوامل مؤثر در تحولات تاریخی و اجتماعی ایران باستان، دین را مهم‌ترین مؤلفه دانست؟ به طور کلی تاریخ و فرهنگ بشری هرگز و در هیچ دوره‌ای خالی از دین به مفهوم اخص و یا اسطوره و اعتقادات دینی به مفهوم اعم نبوده است. بگذارید قدری پیش‌تر برویم و بگویم که این اندیشه اسطوره‌ای و دین است که آغازگر انسجام تحولات فرهنگی است. به عبارت دیگر مهم‌ترین رکن معنوی حیات اجتماعی انسان در آغاز، اندیشه و جهان‌بینی اسطوره‌ای و سپس دین است. این اندیشه اسطوره‌ای و دین است که اندیشه‌ی فلسفی را پدید می‌آورد و اندیشه‌ی فلسفی و نظام فلسفی است که سرانجام اندیشه‌ی علمی و نظام علمی را از درون خود می‌زاید. نتیجه این که تحولات عظیم در حیات مادی و معنوی انسان از آغاز تاکنون پیوسته دارای ارکان سه‌گانه‌ی دین، فلسفه و علم بوده است. چنانچه نگاهی سیستمی و نظام‌مند به این امر داشته باشیم به طور کلی نقش هیچ یک از این ارکان سه‌گانه را بی‌تأثیر و یا پرتنگ‌تر از دیگری نخواهیم دید زیرا هر یک از این حوزه‌ها به نوعی زمینه‌ساز تحولات بعدی بوده‌اند.

در ایران باستان مسئله کمی متفاوت است و این تفاوت در این است که در میان ارکان سه‌گانه‌ای که قبلاً مورد اشاره قرار گرفت، دین نقش اصلی را به عهده دارد. این دین است که در خود، اندیشه‌ی حکمی و سرانجام حکمت - و نه فلسفه - را می‌پروراند و به فرهنگ ایران‌زمین ارائه می‌کند. این دین است که در محدوده‌ی خود اندیشه‌ی علمی و نظامی علمی را گسترش داده و عرضه و انتشار آن را موجه می‌کند. این دین است که بسیاری از بنیادها و موارد بنیادین را با خودش تغییر می‌دهد. زیرا در مجموع و به ویژه در ایران باستان و حتی ایران پس از اسلام پدیده‌ای مفهوم‌ساز و معیار‌ساز است؛ و اصولاً پدیده‌ای

دو نگاه

مسئله‌ی هنر در ایران به ویژه ایران باستان نسبت به هنر غرب وضعی دگرگون دارد. هنر ایران بازتاب نگرش‌ها و مبین اندیشه‌های اعتقادی هنرمند ایرانی است. در هنر ایران باستان از هر مزد که خدای واحد و بزرگ است، که سراسر، آسمان و نور است و تنها مظاهر و تجلیات او در اعیان آشکار می‌شود

و بخشی از آن روینایی هستند که تغییرهایشان با تغییرهایی مطابقت دارد که در بنیاد اقتصادی پدیدار می‌شود و به سازمان اجتماعی سخنگویان آن‌ها تعلق دارد. این مدعا آشکارا پیوند میان ماریسم و مارکسیسم را بیان می‌کند.

آن بخش از زبان که در آغاز در اثر تحولات جامعه و نیازهای تبعی آن به وجود می‌آید ولی بعداً به تدریج و به‌گونه‌ای شگفت‌آور و البته بسیار پیچیده روی اندیشه‌ی جامعه زبانی تأثیر می‌گذارد همان واژگان و نظام معنایی زبان است. در این جاست که باید تمام تجربه، تخصص، توجه و دوراندیشی‌ها را به کار گرفت تا واژه‌ای بی‌پایه و اساس و بر مبنای تجویز بر اهل زبان تحمیل نشود تا در آینده اهل زبان با عوارض آن از جمله عدم انسجام اندیشه، اختلال در هم‌زبانی و تعاملات اجتماعی و غیره روبرو نگردند. در واقع همین بخش از زبان است که بسیار سریع آسیب می‌بیند؛ دچار فقر می‌شود و از طریق اندیشه اهل زبان روی تحولات جامعه تأثیر می‌گذارد.

اما در مورد بخش دوم سؤال شما یعنی نقش فرهنگ و به صورت خاص هنر در تحولات جامعه باید عرض کنم که بدون تردید تمام پدیده‌های فرهنگی با تحولات جامعه دارای تأثیر و تأثیری پیوسته و همیشگی است به صورتی که هرگز نمی‌توان تحولات جامعه را بدون تأثیر فرهنگ و دگرگونی‌های فرهنگ را بدون تحولات جامعه مورد بررسی قرار داد ولی به صورت خاص در مورد نقش هنر در تحولات جامعه باید گفت که متأسفانه در این حوزه ما با چند مشکل روبه‌رو هستیم. به عبارت دیگر از یک سو تمام بخش‌های دوران جوانی هنر ایران برای ما روشن نیست؛ از سوی دیگر هنر «ماد» آن‌گونه که در دوران پادشاهی مربوطه وجود داشت به کلی برای ما ناشناخته مانده است. هنر هخامنشی هنری دو وجهی است یعنی در یک وجه هنری است امپراتوری و مظهر قدرتی بزرگ و البته نوپا و بی‌مقدمه و در وجه دیگر هنری ترکیبی از هنر اقوام گوناگون که بین‌مایه‌های آن را باید در هنر همان اقوام جست‌وجو کرد و اوج شاهکار آن را می‌توان در تخت جمشید، شوش و بیستون دید. هنر پارتی به سه مرحله قابل تشخیص در آن، یعنی مرحله التقاط و درآمیختگی شیوه‌های کهن شرقی با سبک‌های معاصر یونانی، مرحله ظهور ساختی به نسبت جامع از همان شیوه التقاطی به نام سبک پارتی و مرحله انحطاط هنر پارتی در اواخر سده دوم و آغاز سده سوم میلادی آن هم در دوره تاریک ۴۷۰ ساله‌ای در گستره بزرگی از آسیای مرکزی و قندهار و از دالان‌های منتهی به هندوستان و چین تا دروازه‌های اروپا در آسیای مقدم، کار پژوهش را از آن‌چه که به نظر می‌رسد، دشوارتر می‌کند. تنها در دوره ساسانیان است که ما با تنوعی چشمگیر در انواع هنرهای آن هم در مثلث جغرافیایی عظیم با سه راس داراب، سلماس و مداین و حتی فراتر از آن، شاهد نمایشگاهی بزرگ از هنر آن دوره هستیم.

به هر حال مسئله‌ی هنر در ایران به ویژه ایران باستان نسبت به هنر غرب وضعی دگرگون دارد. هنر ایران بازتاب نگرش‌ها و مبین اندیشه‌های اعتقادی هنرمند ایرانی است. در هنر ایران باستان از هر مزد که خدای واحد و بزرگ است، که سراسر، آسمان و نور است و تنها مظاهر و تجلیات او در اعیان آشکار می‌شود، که سر بر شمال، پای در جنوب، دستی بر شرق و دستی بر غرب عالم وجود دارد، به طور مطلق تصویری وجود ندارد؛ از ایزدان که لحظه‌ای از زندگی انسان دور نمی‌شوند و

مرّ قانون الهی رفتار می‌کنند، تندیس‌ی ساخته نشده است. حتی هنر معماری ایرانی نیز با همین مبنای اعتقادی توجیه و تبیین می‌شود و از همین روی بهتر است که بگوییم که این هنر خود بازتاب تحولات فرهنگی و بالخصوص اندیشه‌های دینی است و هرگز در طول تاریخ ایران زمین چه پیش و چه بعد از اسلام، شما نمی‌توانید هنر، اعم از تذهیب، خوشنویسی، معماری، نگارگری، و نیز ادبیات اعم از نظم و نثر اصیل و نه بر ساخت را فارغ از اندیشه‌های دینی ببینند؛ که اگر چنین نبود آن‌گاه می‌توانستیم آشکارا از تأثیر هنر در تحولات اجتماعی سخن بگوییم. اما این تنها دشواری نیست. دشواری دیگر این است که در مجموع تمام منابعی که هنر ایران به ویژه هنر ایران باستان را مورد بررسی قرار داده‌اند، اعم از داخلی و خارجی، تنها به برشماری و نهایتاً توصیف آثار هنری موجود بسنده کرده‌اند و به نظر این‌جانب هنوز به بحث در ویژگی‌ها و ابعاد تئوریک و نظری آن نپرداخته‌اند. تا کنون بنده به مطلبی برنخورده‌ام که در آن به صورتی -ولو بسیار کوتاه- در خصوص مقدمات و عوامل فرهنگی - اجتماعی تحقق این هنر و آثار مربوطه در دوره‌های مختلف به بحث پرداخته باشد.

متأسفانه ما هنوز نمی‌دانیم که چگونه معماری باشکوه مجموعه تخت جمشید که هم قبل و هم بعد از خود یک‌دانه است شکل گرفت؟ بیستون و سنگ‌نگاره‌های آن‌که به نظر بنده ساختن آن امروز نیز کاری است کارستان، چگونه ساخته شد؟ حتی نمی‌دانیم که از دل سلسله محلی و آنه به معنای واقعی کلمه پادشاهی ماد، امپراتوری عظیمی همانند امپراتوری هخامنشی که از مصر تا سند بلاننازع حکمرانی می‌کرد، چگونه سر بر آورد؟ وضعیت شعر و موسیقی در ایران پیش از اسلام چگونه بوده و این‌که آیا این همه معلول و بازتاب نیاز اصیل جامعه بوده و یا تنها خواست طبقه‌ای محدود را برمی‌آورده است؟ همان‌گونه که در پیش گفته شد تمام منابع موجود یا فهرستی توصیفی و مصورانه و یا در نهایت

بر مبنای حدس و گمان آن هم در اغلب موارد بی‌بند و مدرک و شواهد و قراین به بحث‌های انشایی در محدوده‌ی همان فهرست به بحث می‌پردازند. در خصوص بخش سوم سؤال شما باید گفت که در ایران باستان رابطه‌ی فرهنگ و دین، رابطه‌ی عموم و خصوص من وجه

دو نگاه

دین است که در محدوده‌ی خود اندیشه‌ی علمی و نظامی علمی را گسترش داده و عرضه و انتشار آن را موجه می‌کند. این دین است که بسیاری از بنیادها و موارد بنیادین را با خودش تغییر می‌دهد



از نقاط عطف تاریخ تحولات غرب است و از سوی دیگر هنر برآمده از آن، هم تأثیرپذیر است و هم درازمدت به شدت تأثیرگذار و در مجموع هنر انفعالی صرف نیست.

مسئله‌ی دیگری که در جای خود بسیار اهمیت دارد این است که وجه غالب و ویژگی ممیز فرهنگ ایران باستان که آثار آن را حتی آشکارا در ایران پس از اسلام نیز می‌بینم، شفاهی و روایی بودن آن است و همان‌گونه که توجه به این ویژگی می‌تواند بسیاری از مسائل را از ابهام درآورد و به همان‌گونه عدم توجه به آن نیز می‌تواند ما را در استنتاج به کژراهه بکشد. البته منظور از این امر این نیست که ایران باستان دارای فرهنگ مکتوب نبوده است، زیرا گفتیم که دوران تاریخی یک قوم هنگامی آغاز می‌شود که آن قوم کهن‌ترین و نخستین سند مکتوب به زبان خود را به وجود می‌آورد؛ بنابراین فرهنگ مکتوب در ایران باستان بوده است و لو این که تنها یک سطر سند مکتوب از آن دوره می‌داشتیم اما این وجه غالب فرهنگ در ایران باستان نبوده است.

این ویژگی در بسیاری از امور جامعه اثر می‌گذارد. به طور مثال در چنین جامعه‌ای شعر رشد بسیاری می‌کند و در برابر آن نثر و آثار منثور از رشد، تحول و پویایی بسیار کمتری برخوردار می‌شوند؛ زیرا افراد جامعه ترجیح می‌دهند که از راه شنیدن و حفظ کردن، مطالب و اطلاعات را منتقل کنند حتی اگر الفبا را بدانند و وارد دوران تاریخی شده باشند.

تأثیر تاریخی فرهنگ روایی و مکتوب را بفرومایید.

این‌که در یک جامعه کدام یک از این وجوه فرهنگی رواج بیشتری داشته باشد، در درازمدت تأثیرات متفاوتی خواهد داشت. می‌توان گفت در جامعه‌ای که فرهنگ شفاهی و روایی غالب است، به طبع انتقال اطلاعات و حفظ آن در ذهن از یک سو محدودیت بسیار زیادی خواهد داشت و از سوی دیگر آسیب‌پذیری آن بسیار شدیدتر خواهد شد. در چنین فرهنگی انباشت و ذخیره اطلاعات در ابعاد وسیعی صورت نمی‌پذیرد و همان اطلاعات اندک نیز مقهور زمان شده و به تدریج رو به نقصان نهاده و سرانجام به دست فراموشی سپرده خواهد شد. نمونه‌ی بارز آن مجموعه‌ی اوستاست که بنا بر روایات موجود مجموعه‌ی آغازین آن در ۲۱ نسک بر دوازده هزار پوست گاو به خط زرین نوشته شده بود. حسب ظاهر پس از سوختن آن به دست اسکندر در در استخر پارس، تصمیم گرفته شد که از آن سپس در ذهن‌ها بماند تا از این‌گونه آسیب‌ها برحذر باشند، غافل از آن‌که همین مجموعه در هنگام کتابت مجدد به مجموعه‌ای پنج جلدی تقلیل یافت. و هیچ یک از این پنج جلد به جز «وندیداد» یا به صورت درست‌تر «وی دوداد» با هیچ یک از آن ۲۱ نسک مطابقت نمی‌کند، البته بنده در تطابق وندیداد تردید دارم.

در چنین فرهنگی طبقه‌بندی علوم صورت نمی‌گیرد؛ کما این‌که با نگاهی به آثار بازمانده از ایرانی میانه به ویژه آثار موجود به زبان پهلوی که در دوره ساسانی زبان رسمی ایران بوده است، درمی‌یابیم که در هر یک از این آثار اعم از کوتاه‌ترین متن تا حجیم‌ترین اثر به طور تقریبی تمام علوم رایج آن زمان جای گرفته است. برای نمونه می‌توان به بندش، وینکرد، گزیده‌های زاداسپرم، مینوی خرد و ده‌ها متن دیگر اشاره کرد. البته فراموش نکنیم که متن همین آثار و نیز آثار مکتوب دیگر نیز به جز

است؛ یعنی آن‌ها دو کلی هستند که هر یک نسبت به دیگری از جهتی اعم است و از جهتی اخص. به عبارت دیگر دین به اعتبار نسبتش با مردم بخشی از فرهنگ بوده و فرهنگ اعم از آن خواهد بود و به اعتبار نسبتش به خالق از فرهنگ جدا شده و اعم از آن می‌شود و از همین روست که به تدریج حساب خود را از کل فرهنگ جدا کرده و استقلال می‌یابد.

به طور کلی چه هنری در جامعه رواج داشته باشد، جامعه را تحت تأثیر قرار می‌دهد؟ همان‌گونه که گفته می‌شود هنر دوره رنسانس بوده است که زمینه‌ساز تحولات دوران مدرن شده است.

بحث در این‌که چه هنری می‌تواند تحولات جامعه را تحت تأثیر قرار دهد به تنهایی مسئله را حل نمی‌کند. بلکه از آن مهم‌تر چگونگی شکل‌گیری و تحقق مظاهر گوناگون هنری است. به عبارت دیگر هنری که فقط بازتاب تحولات فرهنگی است و انفعالی عمل می‌کند، هنری که مبین نگرش‌های خاصی است و در والاترین سطح خود دوام و حیات آن وابسته به دوام آن نگرش مبنایی است، هنری که معلول نیازهای اصیل جامعه نبوده و تنها نیاز طبقه‌ای محدود و خاص را آن هم به صورت کاذب و نه اصیل برطرف می‌نماید، به طبع در بهترین شرایط مبین ویژگی‌های فرهنگی زمان خود خواهد بود و نه تأثیرگذار روی تحولات آن. قبلاً گفته شد که مسئله هنر به ویژه در ایران باستان یکسره با هنر غرب متفاوت است. هنر غرب از یک سو تابعی است از متغیر فرهنگ و کلیه حرکت‌های اجتماعی

و از سوی دیگر در درازمدت تأثیر گذار روی جریان‌های فرهنگی، اجتماعی، تکنولوژیکی و غیره. به طور مثال اگر از دیرباز مجسمه‌سازی در هنر این سرزمین شکل می‌گرفت که بنا به دلایلی که در جواب سؤال پیش مطرح شد هرگز شکل نگرفت و اگر گرفت تنها وابسته به اثر معماری بود و نه مستقل، به طور قطع امروز طراحی صنعتی در تکنولوژی و هنر ما سستی دیرپا بود و چه نتیجه‌ها که نمی‌داد؛ و موارد دیگری از این دست. اگر همان‌طور که شما در سؤالتان مطرح نمودید، هنر دوره رنسانس زمینه‌ساز تحولات دوران مدرن در غرب شده است، به این دلیل است که از یک سو خود رنسانس تحول اجتماعی - فرهنگی عظیم و یکی



دو نگاه

در ایران باستان رابطه‌ی فرهنگ و دین، رابطه‌ی عموم و خصوص من وجه است. یعنی آن‌ها دو کلی هستند که هر یک نسبت به دیگری از جهتی اعم است و از جهتی اخص. به عبارت دیگر دین به اعتبار نسبتش با مردم بخشی از فرهنگ بوده و فرهنگ اعم از آن خواهد بود و به اعتبار نسبتش به خالق از فرهنگ جدا شده و اعم از آن می‌شود و از همین روست که به تدریج حساب خود را از کل فرهنگ جدا کرده و استقلال می‌یابد

مکتوب در نمی آمده است؟

تصور می‌کنم که منظور شما دستورالعمل‌های لازم برای اداره حکومت است که اگر همین باشد باید عرض کنم هیچ سند و مدرک مکتوب و مستقلاً در این خصوص به فارسی باستان، پارتی یا پهلوی در دست نیست. البته در لابه‌لای پاره‌ای از کتیبه‌های داریوش به‌ویژه بیستون توصیه‌هایی جهت قوام و دوام حکومت و اداره بهتر کشور و یا در متون پهلوی گاه‌گاه توصیه و پندهایی به طور کلی در اندرنامه‌ها مطرح شده است، اما چنین دستورالعمل‌هایی را تحت عنوان «عهود»، «وصایا»، «کارنامه»، «نامه‌ها»، «خطبه‌ها»، «توقیعات» و «نامه‌های سیاسی»، تنها در متون عربی سده‌های نخستین دوره اسلامی مربوط به ایران می‌توان دید. از مهمترین این دستورالعمل‌ها می‌توان به «عهد اردشیر» شامل وصایای سیاسی او به شاهان ایرانی است که پس از او به پادشاهی می‌رسند. «عهد اردشیر» به فرزندش شاپور، «رساله اردشیر» در آیین کشورداری، «عهد شاپور به پسرش هرمز»، «عهد قباد به پسرش خسرو انوشیروان»، «عهد انوشیروان به پسرش هرمز»، «عهد انوشیروان به هر که از میان خانواده‌اش درخور تعلیم و تربیت بود»، و «عهد دیگر انوشیروان به پسرش»، «کارنامه انوشیروان» و «توقیعات کسری انوشیروان» که مفصل‌ترین و مشهورترین توقیعات است، توقیع اردشیر، نرسی، بهرام‌گور، هرمز پسر خسرو انوشیروان، خسرو پرویز و قباد، اشاره کرد که البته به این مجموعه باید «آیین‌نامه‌ها» و «حج‌نامه‌ها» را نیز اضافه کرد. این امر نشان‌دهنده این است که حتی دستورالعمل‌های مربوط به اداره حکومت، عهود، وصایا و غیره نیز به گونه‌ی روایی پیوسته نقل و در اذهان حفظ می‌شد.

محاکمات و قوانین حقوقی و سازوکار وضع و ابلاغ مقررات اجتماعی و قضاوت براساس آن‌ها چگونه بوده است؟

شکل‌گیری مجموعه‌های حقوقی با موارد برشمردن در قبل متفاوت است. زیرا به محض این‌که انسان‌ها در یک جامعه دور هم جمع می‌شوند و به تعامل با یکدیگر می‌پردازند، حقوق متقابل مطرح می‌شود و افراد بنابر سازوکارهایی و ادار به رعایت حقوق یکدیگر می‌شوند. به عبارت دیگر افراد جامعه در زندگی روزمره باهم وارد معاملات تجاری می‌شوند، ازدواج می‌کنند، از یکدیگر جدا می‌شوند، ارث می‌برند و مسایل دیگر؛ و تمام این موارد در اجرا نیاز به قواعد و ضمانت اجرایی خاص خود و در عدم اجرا به مجازات‌ها و تنبیهات مربوطه دارند. مجموعه قوانین مدنی کهن‌ترین مجموعه‌هایی است که در نظام قضایی شکل می‌گیرد. در دوره ساسانی به جز برخی از متون فقهی و تفاسیر اوستا که بنابر ضرورت‌های موضوعی مباحث حقوقی نیز در آن‌ها به چشم می‌خورد، چندین مجموعه حقوقی و دستورالعمل‌های گوناگون نیز وجود داشته که تمام آن‌ها از میان رفته و تنها نام آن‌ها در برخی از متون برجای مانده و مورد اشاره قرار گرفته است. از مهمترین این مجموعه‌ها به موارد زیر می‌توان اشاره کرد:

- دستورالعمل و شرح وظایف عوامل دولتی
- دستورالعمل و شرح وظایف موبدان
- مکتوبات ماراسپند رد
- مکتوبات وه-پناه مغان اندرز بد
- کتاب شکایات و فرجام‌خواهی

کتیبه‌ها همگی در قرن دوم، سوم و حتی چهارم به کتابت درآمد است، و تا قرن سوم که زبان پهلوی در دامنه افول خود قرار گرفته بود دوره میانه زبان نیز در آستانه‌ی جایگزینی خود با فارسی نو قرار داد، در چنین فرهنگی شعر و موسیقی نسبت به پدیده‌های دیگر ادبی و هنری از رشد چشمگیرتری برخوردار می‌شوند زیرا هر دو مورد بهترین وسیله برای حفظ و انتقال اطلاعات، مضامین دینی، اخلاقی، حماسی و تاریخی هستند که کارایی آن‌ها در این خصوص هنوز هم تردیدناپذیر است.

در چنین فرهنگی استقبال از شیوه‌های شنیداری و دیداری جهت دریافت اطلاعات رو به افزونی می‌گذارد. از همین روست که در گذشته تعزیه و نقالی و امروزه تلویزیون و رسانه‌های دیداری و شنیداری بسیار پرطرفدار بوده و هستند. تمام این موارد که در یک فرهنگ مکتوب بسیار کمتر دیده می‌شود، در زمانی طولانی به تدریج آثار و عوارض از خود به جای می‌گذارد که متأسفانه مواجهه با نتایج آن اجتناب‌ناپذیر است.

دلیل این عدم طبقه‌بندی تنها غلبه‌ی فرهنگ شفاهی است یا دلایلی همچون کلی‌نگری یا بسیط بودن امور در نگاه مردم و یا دلایل دیگر؟

به نظر من مهم‌ترین عامل همان غلبه فرهنگ شفاهی در جامعه است؛ زیرا در چنین فرهنگی اطلاعات و دانش انباشته در ذهن‌ها باید به صورت سینه به سینه و روایی منتقل می‌شد؛ و به همین علت امکان طبقه‌بندی در اطلاعات و علوم وجود نداشت و پیوسته به صورت مجموعه‌ای انتقال و انتشار می‌یافت. اشاره شد که به صورت تقریبی تمام آثار بازممانده از دوره‌ی ساسانی به جز کتیبه‌ها در قرن دوم، سوم و چهارم هجری به کتابت درآمدند. حتی اوستا نیز از این ویژگی مستثنا نبود و همان‌گونه که پیش از این گفته شد بنابر دلایلی در دوره‌ی ساسانی به تدوین و کتابت درآمد. مهم‌ترین این دلایل رو در رو قرار گرفتن دین شفاهی و روایی زردشتی ساسانی با ادیان مکتوب و پرنفوذی چون دین مسیح، یهود و در داخل دین مانی ادیان مکتوبی که پیوسته آن را مورد تهدید قرار می‌دهند دوام نمی‌آورد، و تازه متن مکتوب دوره ساسانی نیز شاید از دو یا سه نسخه تجاوز نمی‌کرد و باز مردم باید تمام یا بخش‌هایی از آن را از حفظ می‌کردند. در این جا ممکن است این سؤال مطرح شود که چگونه مانی علی‌رغم ایرانی بودن از ابتدا دارای یک دین مکتوب است.

به طور اختصار باید گفت که مانی در بابل در بین‌النهرین متولد شد. در میان مسیحیان به‌ویژه مغتسله رشد کرد و بن‌مایه‌های اندیشه و جهان‌بینی دینی خود را از مسیحیت، ماندایی‌های و غنوسیان گرفت و این تشکلات پیوسته دارای فرهنگ مکتوب بوده‌اند و مانی نیز این ویژگی را به ارث برده بود. در مورد بخش دیگر سؤال متأسفانه من منظور شما از کلی‌نگری یا بسیط بودن امور را درک نمی‌کنم. اگر منظور از کلی‌نگری نگاه مجموعه‌ای و دستگاهی به امور است همان‌گونه که امور این گونه‌اند باید بگویم که نگارش و نگاه سیستمی و دستگاهی هرگز در این فرهنگ وجود نداشته و افراد جامعه همه امور و حتی علوم را پیوسته جدا از یکدیگر دیده‌اند. این ویژگی بسیار مهمی است و حتی تاکنون نیز نتوانسته‌ایم خود را از قید و بند آن رها کنیم.

آیا قوانین لازم برای اداره‌ی حکومت به صورت

دو نگاه

در هیچ دوره‌ای از تاریخ ایران اعم از پیش از اسلام و دوره اسلامی سند، مدرک و حتی گفته‌ای دال بر این‌که در ایران زمین کار و تولید اعم از کشاورزی و تولید صنعتی به دست بردگان انجام می‌گرفته و بقا و دوام تولیدات به برده وابسته بوده، وجود ندارد

■ کتاب دادستان-نامه (کتاب داوری‌ها)

■ یادگار وه شاپور موبدان موبد

و نیز مهمترین و شاخص‌ترین آن‌ها یعنی «مادیان هزار دادستان» یا «مجموعه‌ی هزار داوری حقوقی» که تنها سند و مدرک کامل موجود در خصوص نظام حقوقی دوره ساسانی است.

این مجموعه، موضوعات گوناگونی را که به صورت عمده در ارتباط با حقوق خصوصی داخلی یعنی حقوق مدنی به معنی خاص مباحث مربوط به احوال شخصی، اهلیت، حجر، قیمومت، ازدواج، طلاق، نفقه، ارث، مالکیت، هبه، وقف، امور بردگان، وام، گرو، رهن، مصادره، غرامت و تسوان، اجاره، ضمانت، وکالت، مشارکت، عقود و تعهدات و وصیت را دربرمی‌گیرد. البته در چند مورد اندک، بحث مربوط به حقوق جزا هم در آن مطرح می‌شود. نکته حایز اهمیت در «مادیان هزار دادستان» این است که این متن دربردارنده مجموعه قوانین حقوقی نیست بلکه دربردارنده فتواها و آراء و نیز اسناد حقوقی - فقهی است که بنابر ضرورت در جریان دعوی و دادرسی‌های حقوقی صادره شده است.

به عبارت دیگر در این‌که این متن را به هیچ وجه نمی‌توان مجموعه قوانین حقوقی دانست که مقنن انشاء کرده و برای اجرا در دسترس افراد و دادگاه‌ها قرار داده باشد، یعنی همان چیزی که در اصطلاح به آن «حقوق نوشته» یا «حقوق مدون» گفته می‌شود، تردیدی وجود ندارد، و باید آن را به نوعی «رویه قضایی» یا حقوق عرفی یعنی مجموعه‌ی تصمیمات محاکم قضایی در موضوعی واحد دانست که در صورت وقوع موارد مشابه می‌توانست جهت صدور رای، مورد استناد قضاوت دیگر نیز قرار گیرد. در چنین وضعی احکام می‌باید بر پایه‌ی منابعی خاص صادر می‌شود و با مطالعه و بررسی مندرجات این متن به دو گروه از منابع برمی‌خوریم. گروه نخست عبارت است از قوانین که در نسک‌های حقوقی - شرعی اوستا و به ویژه تفسیر پهلوی آن‌ها تحت عنوان «tagšāc» چاشته، تفسیر، آیین دینی» نهفته است و علما و صاحب‌نظران در اوستا به صورت سنتی پیوسته به آن پایبند بوده و براساس آن‌ها حکم می‌کرده‌اند و گروه دیگر مواردی است که مفسر و حقوقدانی به آراء و نظریات فقهی - حقوقی مفسر دیگری استناد جسته و از آن آراء جهت صدور حکم استفاده می‌کرده است. گذشته از این دو منبع، گردآورنده «مادیان هزار دادستان» یعنی «فرخ مرد بهرامان» هم از پرونده‌های حقوقی و هم از اسناد و مدارک شخصی افراد نیز بهره برده است.

به‌هرحال به صورت مستند و بی‌تردید باید گفت که نظام حقوقی و سنت پرداختن به دعوی آن هم به صورت امروی خود و اداره جریانات دادرسی در این سرزمین، دیرینه‌ی بسیار دور دارد؛ برای مثال کافی است به امر وکالت در محاکم توجه شود. در این متن نه تنها فصل مستقلی به مسئله‌ی «وکلاء» اختصاص دارد و این فصل به همراه فصل‌های مربوط به «گواهی»، «خواهان»، «عدم حضور در دادگاه» و غیره خود مبین توجه به جریانات قضایی به معنای خاص و امروزی آن است، بلکه نشان می‌دهد که حضور «خواهان» و «خوانده» در محکمه با حضور وکیل و حتی حضور وکیل بدون همراهی موکل امری عادی، طبیعی و ضروری بوده است.

اگر قوانین از پیش وضع نشده‌اند، چگونه است که

مردم به احکام جدید اعتراض نمی‌کرده‌اند؟ آیا مردم اطلاعی از قوانین داشته‌اند؟

در ابتدا باید گفت که از پیش وضع شدن قوانین حقوقی دلیل بر امکان اعتراض مردم به آن نیست. دیگر این‌که وضع قوانین حقوقی در یک جامعه غیر دینی منبعث از عرف است و در یک جامعه دینی مستخرج از احکام دینی. در هر دو مورد به تخصصی خاص نیاز است و چیزی نیست که بتوان آن را به سادگی از اجرا بازداشت. بعد هم مردم در دوره ساسانی در یک جامعه و فرهنگ به طور کامل دینی زندگی می‌کنند و آراء قضات را منبعث از دین و حتی عین قانون دین می‌دانند. تمام قضاتی که در مجموعه «مادیان هزار دادستان» از آن‌ها نام برده شده است از موبدان هستند و ما هیچ‌گونه اطلاعی نداریم که آیا در این نظام حقوقی قاضی عرفی هم وجود داشته است یا نه؟ در مورد بخش دوم سؤال شما یعنی اطلاع مردم از قوانین نیز باید عرض کنم که همان‌گونه که پیش از این گفتم مجموعه‌ها و متون حقوقی به کلی با متون دیگر متفاوت است به عبارت دیگر این مجموعه‌ها به تدریج که شکل می‌گرفت، مکتوب می‌شد. کما این‌که به غیر از کتیبه‌ها، تدوین و کتابت نهایی «مادیان هزار دادستان» را در دوره ساسانی و شاید در زمان یزدگرد سوم می‌توان قطعی دانست. در نتیجه اطلاع بالقوه مردم از احکام صادره و نیز آگاهی بر مجازات جرایمی که قبلاً به وقوع پیوسته بود، امکان داشت. دیگر این‌که آگاهی مردم از قوانین حقوقی در همه‌ی دوره‌ها و همه‌جا کم و بیش نوعی آگاهی کلی و عمومی است و نه آگاهی تخصصی که تازه آن هم در هیچ یک از موارد با آن‌چه که در محاکم اتفاق می‌افتد، مطابقت نمی‌کند.

با توجه به طبقاتی بودن جامعه در دوره ساسانی، آیا همگی در برابر قانون برابر بوده‌اند یا این‌که طبقات، قوانین خاص خود را داشتند؟

در این خصوص عرض کنم که اولاً هیچ سند و مدرکی وجود ندارد که نشان دهد آیا قوانین حقوقی نیز به صورت طبقاتی اجرا می‌شد یا نه؛ این مورد حتی از میان مطالب مجموعه‌های فقهی - حقوقی نیز قابل استنباط نیست. دیگر این‌که در هیچ دوره‌ای حتی در جوامع طبقاتی، اجرای قوانین و دستورالعمل‌های حقوقی و آنکه موجب دوام و قوام نظام حکومتی می‌شود، طبقاتی نمی‌دانند ولو این‌که طبقاتی عمل کنند. به هر حال تنها می‌توان امیدوار بود که این امر صورت نگرفته باشد.

آیا در ایران باستان نیز مانند یونان، برده‌گان طبقه‌ی خاصی بوده‌اند و احکام خاص خود را داشته‌اند؟ مانند عدم برخورداری از حق مالکیت و...

اجازه بدهید در این‌جا دو مسئله را از یکدیگر جدا کنیم تا دچار خلط مبحث و القاء شبهه نشویم. مسئله نظام برده‌داری از مسئله‌ی داشتن برده به‌صورت شخصی آن هم از سوی بخشی از افراد جامعه به کلی متفاوت است. اجازه بدهید به کوتاهی عرض کنم که مارکس دوره‌های متوالی در شکل‌بندی اقتصادی جامعه را به‌صورت: شیوه‌های تولید آسیایی، باستانی، فئودالی و بورژوازی نوین، برمی‌شمرد با این قید که او این فهرست را تنها دربرگیرنده شیوه‌های تولید مربوط به نظام‌های اجتماعی متخاصم می‌دانست و شیوه‌های اشتراکی اولیه و کمونیستی را در این فهرست جای نمی‌داد. مندل شیوه‌های

دو نگاه

مجموعه قوانین مدنی کهن‌ترین مجموعه‌هایی است که در نظام قضایی شکل می‌گیرد. در دوره ساسانی به جز برخی از متون فقهی و تفاسیر اوستا که بنابر ضرورت‌های موضوعی مباحث حقوقی نیز در آن‌ها به چشم می‌خورد، چندین مجموعه حقوقی و دستورالعمل‌های گوناگون نیز وجود داشته که تمام آن‌ها از میان رفته و تنها نام آن‌ها در برخی از متون برجای مانده و مورد اشاره قرار گرفته است

تولید ماقبل سرمایه‌داری را به صورت نظام اشتراکی - اولیه؛ نظام آسیایی؛ نظام باستانی یا نظام کلاسیک یا به عبارت روسی متداول آن برده‌داری؛ و نظام فئودالی برمی‌شمارد. همان‌گونه که ملاحظه می‌کنید مندل سومین مرحله از شیوه‌های توصیه‌پیش از سرمایه‌داری را مرحله «برده‌داری» می‌داند و بدین‌گونه آن را تعریف می‌کند: «نظامی است که در آن کار در سراسر جهان به دست بردگان انجام می‌گیرد...». بدین ترتیب می‌توان به این نتیجه رسید که شاکله نظام برده‌داری تحقق کار و تولید به دست بردگان است و این بردگان که پست‌ترین طبقه جامعه را تشکیل می‌دادند از یک سو دارای هیچ‌گونه حقوقی نبودند و از سوی دیگر به گونه بخشی از ابزار کار و تولید به شمار می‌رفتند. کما این‌که شکلی از برده یعنی «سرف» یا «زمین‌بنده» که در اروپا نوعی نظام بردگی به نام «سرواژ» در دوره فئودالیسم را به وجود می‌آورد، آشکارا سرف را جزئی از اراضی مزروعی و از متعلقات و ملحقیات زمین به شمار آورده و با انتقال ملک او را نیز قابل انتقال می‌دانست. برخی از منابع نیز برده‌داری را به عنوان بقایای دوران بردگی در نظام فئودالی می‌دانند.

پس از این مقدمه کوتاه باید به چند مورد اشاره کرد:

نخستین این‌که در هیچ دوره‌ای از تاریخ ایران اعم از پیش از اسلام و دوره اسلامی سندن، مدرک و حتی گفته‌های دال بر این‌که در ایران زمین کار و تولید اعم از کشاورزی و تولید صنعتی بدست بردگان انجام می‌گرفته و بقا و دوام تولیدات به برده وابسته بوده وجود ندارد. اعتقاد به دوره برده‌داری در ایران در اخذ نسخه‌پیچی‌های تاریخی، سیاسی و اجتماعی نگاه مارکسیستی به تاریخ ملل، آن هم از فروپاشی نظام سوسیالیسم روسی پیش‌تر نمی‌رود. کما این‌که پس از فروپاشی بود که در میان اندیشمندان روس عدول از بسیاری از مبانی که در طول یک سده نه به یک نظریه که به اعتقادی لایتغیر تبدیل شده بودند آغاز گردید. نمونه بارز آن ایگور میخائیلوویچ دیاکونوف است که در سال ۱۹۹۹ در اثر خود به نام «گذرگاه‌های تاریخ» رسماً پنج مرحله تحولی مارکس را که خود سخت به آن پایبند بود به هشت مرحله گسترش داد و آشکار اعلام و توجیه کرد که علی‌رغم نظر مارکس گذر از یک مرحله به مرحله بعدی نه با ستیز و تخاصم اجتماعی و طبقاتی که با مسالمت و آرامش صورت می‌گیرد.

دیگر اینکه، تا جایی که بنده می‌دانم واژه «برده» در پهلوی یعنی «Wardag» در متون کتابی پهلوی تنها چند بار آمده است، که مهمترین آن در بند ۱۲ متن «یادگار زریر» در خلال تهدیدات گشتاسب‌شاه کیانی از سوی ارجاسب تورانی است. در کتیبه‌های پهلوی دو بار در بند ۱۲ و ۱۳، کتیبه کرتیر در کعبه زردشت و یک بار نیز در کتیبه کرتیر در سرمشهد به کار رفته و نکته جالب این‌که فقط در مورد نخست یعنی متن یادگار زریران این واژه به معنی «برده» مورد استفاد قرار گرفته و در موارد دیگر به معنی «غار» است. حال این سؤال مطرح است که چگونه ممکن است در تاریخ سرزمینی، نظام برده‌داری یکی از مراحل مهم تاریخی باشد ولی واژه مبین آن مفهوم در متون بازمانده به کار نرفته باشد. صرف‌نظر از موارد کاربردی که مورد بحث قرار گرفت، آن‌چه که در متون - حقوقی دور ساسانی دیده می‌شود یکی «بنده» (bandag) به معنی کلمه «برده» و خدمتکار» و دیگری واژه «anšahrig» به معنی «برده غیر ایرانی» است که هر دو مورد علی‌رغم تبعیت کامل و بی‌قید و شرط از ارباب و صاحب خود از جمله قابل

تملک بودن و یا مورد معامله قرارگرفتن پیوسته دارای حقوق ویژه خود بوده‌اند که موارد آن در زمینه‌های گوناگون در مجموعه‌ی «مادیان هزارادستان» آن هم در یک فصل به صورت مستقل و در چند فصل دیگر به صورت پراکنده مورد بحث قرار گرفته است. از جمله این حقوق می‌توان به این موارد اشاره کرد:

■ آزادی برده - زن از طریق ازدواج او با مرد آزاد

ولو به صورت غیرقانونی

■ بر خوررداری برده از حق مالکیت با نظر موافق

ارباب

■ بر خوررداری برده از حاصل کار خود، و چنان‌چه

حاصل کار، پول باشد، عدم تعلق آن پول به صاحب برده.

■ بر خوررداری برده از این حق که بتواند به وسیله درآمد خود تعهد خود نسبت به ارباب را ادا کند و حتی چنانچه پس از ادای دین چیزی باقی می‌ماند، باقی‌مانده باز به برده تعلق داشت.

■ بر خوررداری برده از بخشی از اراضی که در آن

به کار اشتغال داشت. پس بدین ترتیب می‌بینید که وضعیت بردگان در ایران در واقع هیچ‌گونه شباهتی به نظام برده‌داری در یونان، مصر، امپراتوری روم و غیره ندارد.

آیا این مسئله که طبقاتی بودن جامعه و نیز نارضایتی مردم از دلایل فروپاشی سلسله‌ی ساسانی بوده، صحیح است؟

به طور کلی وقتی در جامعه‌ای در دلایل گوناگون و به گونه‌ای مدیریت‌شده، اولین گام در طبقاتی شدن رسمی برداشته می‌شود، به تدریج از یک سو فاصله میان طبقات بیشتر می‌شود و از سوی دیگر نارضایتی روبه افزایش می‌گذارد. جامعه‌ی ساسانی جامعه‌ای کاملاً طبقاتی و کاستی به معنای واقعی کلمه است؛ ولی این تنها دلیل فروپاشی سلسله‌ی ساسانی نیست بلکه افول و سقوط آن دلایل و عوامل متعددی دارد.

سلسله‌ی پادشاهی ساسانی در سال ۲۲۴ میلادی با تاجگذاری اردشیر بابکان در استخر پارس رسماً تکمیل شد و از آن پس تا سده ششم میلادی یعنی پادشاهی هرمزد چهارم در سال ۵۷۹ پیوسته سیر صعودی خود را در جهت قدرتمندی طی کرد. این سلسله قدرتمند از سال ۵۷۹ میلادی در آستانه افول قرار گرفت تا سرانجام در سال ۶۳۲ میلادی با به تخت نشستن یزدگرد سوم تنها با گذشت ۲۰ سال پادشاهی عقیم و بی‌عقبه او در سال ۶۵۱ میلادی به فروپاشی کامل رسید.

در این واپسین دوره‌ی تقریباً ۷۳ ساله، سلسله‌ی دیرپای ساسانی و به تبع آن ایران با انواع دشواری‌ها روبه‌رو شد و از این روی این بدنه تنومند پیوسته رو به ضعف و سستی نهاد.

اصلاحات خسرو اول (نوشیروان) نه تنها آن چنانکه باید مشکلاتی را حل نکرد بلکه در دوران فرمانروایی جانشینان او دشواری‌ها و پی‌آمدهایی نیز به این سرزمین تحمیل شد. در همین دوره بود که دین رسمی زردشتی ساسانی به نهایت خشکی و عدم انعطاف رسید و با تمام واکنش‌ها و اقداماتی که در برابر ادیان دیگر و معتقدان آن‌ها انجام داد و از نظر خود لازم‌الاجرا بود، نتوانست قدرتمندی و نفوذ از دست رفته را احیاء کند و نشان داد که در برابر اندیشه‌های دینی گوناگون داخلی و

دو نگاه

در چنین فرهنگی طبقه‌بندی علوم صورت نمی‌گیرد کما اینکه با نگاهی به آثار بازمانده از ایرانی میانه به ویژه آثار موجود به زبان پهلوی که در دوره ساسانی زبان رسمی ایران بوده است درمی‌یابیم که در هر یک از این آثار اعم از کوتاه‌ترین متن تا حجیم‌ترین اثر تقریباً تمام علوم رایج آن زمان جای گرفته است

آیا اطلاعی از مشاغل و مناصب اجتماعی دوره باستان در دست هست؟

از مشاغل و مناصب اجتماعی دوره هخامنشی و پارتی اطلاعات مستند به اسناد ایرانی در دست نیست و در این زمینه تنها باید به گفته‌های مورخان غیر ایرانی اکتفاء کرد. اما اطلاعات ما از مناصب اجتماعی و البته دولتی دوره ساسانی هم بسیار زیاد و هم کاملاً مستند به اسناد بازمانده از این دوره یعنی کتیبه‌های ساسانی و نیز منابع دوره اسلامی است. مهمترین سند ما در درجه نخست کتیبه شاپور اول در کعبه زردشت است که به سه زبان پهلوی، پارتی و یونانی تحریر شده است. مناصب مندرج در این کتیبه عبارت‌اند از:

بیدخش، هزار بد، سپاهبد، دبیر بد، نوید بد، مادانبد، زینبد، دادور، آخور بد، نخجیر بد، می‌دار، اسب بد، فرماندار، شهرب، دژبد، شمشیردار، زندان‌بان، دربد، هیربد، گنجور، شبستان بد، بازار بد، گراز بد، اندرز بد.

بنابر «نامه‌ی تنسر» هر یک از طبقات چهارگانه ریسی با عنوان‌های موبدان موبد، ایران سپاهبد، ایران دبیر بد یا دبیران مهست، و استریوشان سالار یا واستریوش بد یا هوتوخشبد داشته است. خوارزمی نیز دبیران دولتی را اینگونه برمی‌شمارد: داد دبیر، شهر آمار دبیر، کوی آمار دبیر، گنج آمار دبیر، آخور آماردبیر، آتش آمار دبیر، روانگان دبیر.

مجموعه‌ی مادیان هزار دادستان نیز ضمن بحثی درخصوص صلاحیت و حدود عملکرد و اختیارات عوامل قضایی اعم از قضات، وکلاء و نیز ضابطین قانون، مناصب مربوطه را اینگونه نام می‌برد: دادور، دیوانبد، زندانبان، رد، موبدان موبد، دهدد، آسرون، ورسالار، فرزبان، استاندار، حسابرس، دستور، کویبان.

و سخن آخر در این بحث:

به عنوان سخن پایانی اشاره به دو نکته ضروری است. نخست اینکه تمام مطالبی که در این گفت‌وگو در پاسخ به پرسش‌های شما بیان شد در نهایت کوتاهی و اختصار مطرح گردید و برای آگاهی از جزئیات، یا باید به منابع مربوطه که تعداد آن‌ها نیز بسیار است و مراجعه به آن‌ها نیز واقعا تخصص می‌خواهد مراجعه کرد و به باید برای پاسخ به هر یک از پرسش‌ها در یک جلسه‌ی مستقل به بحث و گفت‌وگو نشست.

دیگر اینکه با تأسف باید گفت که ما هنوز روی اسناد موجود اعم از کتیبه، کتاب و رسالات، سکه‌ها و سفالینه‌ها کاری کارساز نکرده‌ایم. به عبارت دیگر بخش اعظم اطلاعات ما در مورد ایران پیش از اسلام در حد تکرار چند دهه‌ای، یافته‌های دهه‌ها پیش غربیان خلاصه می‌شود و به ندرت پژوهشگرانی را می‌توان یافت که در این مرزوبوم سخن تازه‌ای برای گفتن دارند. نگاهی به تاریخ و پیشینه‌ی ایران‌شناسی که بی‌تردید از سال ۱۷۷۱ با انتشار «زند اوستای» انکتیل دوپرون در پاریس آغاز می‌شود گستره این نقیصه را بیشتر نشان می‌دهد. مقایسه کارهای انجام شده در این حوزه در خارج از ایران حتی در یک دهه و حتی در حد کمیت با کل کارهای انجام شده در این سرزمین می‌تواند نسبت بسیار نامتوازنی را نشان دهد، حال کیفیت و اینکه این کارها تا چه حد منشاء اثر بوده و توانسته در این زمینه تحقیقات جهانی را به پیش ببرد، بماند. باید کارکرد، باید تکرار و روزمرگی را به کلی فراموش کرد، باید اندیشید و برای تحقق این اندیشه به تردید بها داد که گفته‌اند: التحقیق رد التردید.

خارجی به‌ویژه مسیحیت قادر به مقاومت نیست. به عبارت دیگر ناکامی‌های سیاسی فرمانروایان ساسانی در داخل و خارج در این دوره، چنان ضعیفی را به این سرزمین تحمیل کرد که از یک سو فروپاشی سلسله‌ی ساسانی و از سوی دیگر پیروزی اعراب بر ایران زمین را از پیش قطعی می‌نمود.

به‌هرحال، باید گفت که هم عوامل و دلایل پیروزی و هم عوامل و دلایل فروپاشی سلسله‌ی ساسانی را نمی‌توان در یک عامل و آن هم طبقاتی بودن جامعه خلاصه کرد به ویژه اگر به‌طور مثال عوامل فروپاشی سلسله‌ی پارتیان و یا سلسله‌ی هخامنشیان و غیره مورد بررسی قرار گیرد.

روابط مالی و اقتصادی در ایران باستان چگونه بوده است؟

در این خصوص تنها می‌توان به کتیبه‌های بازمانده موجود دل خوش کرد و بررسی این موارد نوشتاری در هر دوره نیاز به تسلط و آگاهی بر زبان یا زبان‌هایی خاص دارد و این دقیقا همان مرزی است که گذر از آن بسیار دشوار بوده و طبعا کار هر پژوهشگری نیست.

از دوره هخامنشی سه گروه کتیبه برجای مانده است. گروه نخست کتیبه‌های بازمانده به زبان فارسی باستان یعنی زبان مادری فرمانروایان این سلسله است. البته پاره‌ای از این کتیبه‌ها به‌ویژه کتیبه بیستون داریوش به سه زبان فارسی باستان، عیلامی و اکدی تحریر شده است. در سال ۱۹۱۱ نیز تحریر آرامی آن که در الفاتین در مصر به دست آمده توسط زاخانو، انتشار یافت. این گروه از کتیبه‌ها شجره‌نامه‌ها و نیز وقایع تاریخی را کم و بیش بیان می‌کنند. البته باید به این گروه، سنگ وزنه‌ها را نیز افزود. گروه دیگر، کتیبه‌ها و الواح آرامی است که مراسم آئینی و عبادی را مورد اشاره قرار می‌دهد.

و گروه سوم، الواح عیلامی است که در تخت جمشید به دست آمد. مندرجات این الواح مربوط است به مسایل دیوانی، حق‌الاجاره‌ها، قیمت‌ها، دستمزدها، طبقه‌بندی پیشه‌وران و هنرمندان و غیره. اما با تمام این موارد هنوز اطلاعات جامعی از پیکره‌ی اقتصادی و روابط مردم در محدوده‌ی تعاملات اقتصادی - تجاری برای ما روشن نیست.

از وضعیت مالی - اقتصادی دوره‌ی پارتیان نیز که جز تجارت راه ابریشم که بزرگترین عامل درآمدزا بود و نیز اسناد اقتصادی نسا اطلاعات منسجم و مستند دیگری در دست نیست. اسناد یا به عبارت دقیق‌تر سفالینه‌های نسا مجموعه اسنادی هستند که اسامی اشخاص، نوع مسؤولیت آن‌ها، اسامی نواحی و تاکستان‌ها، وزن و تاریخ تحویل و مطالبی درخصوص مالیات‌های وصولی از تاکستان‌های واقع در اراضی شاهی را بیان می‌کنند.

وضعیت عمومی اقتصادی که از دوره‌ی هخامنشی بافت و خیزهایی به دوره‌ی ساسانی راه یافته بود، توسط خسرو اول (انوشیروان) مورد اصلاحات گسترده‌ای قرار گرفت. نرخ‌های مالیاتی جدید مقرر شد و برای اجرا به تمام مشکلات اداری و دیوانی ابلاغ گردید. این سازمان مالیاتی تا آغاز دوره‌ی اسلامی دوام یافت.

در چارچوب همین اصلاحات زمین‌ها مساحی و درختان خرما و زیتون سرشماری شد و مالیات‌های مربوطه و نیز مالیات گندم، جو، برنج، انگور، سبزی بر مبنای اتفاق نظر مأموران تعیین گردید. جزئیات این موارد با وقتی چشمگیر در منابع معتبر دوره‌ی اسلامی همانند تجارب الامم و نیز تاریخ طبری آمده است.